

نقش علوم اجتماعی در هدایت فرایندهای اجتماعی

نوشته: آدام بودگورچکی
ترجمه: دکتر محمود شهابی
استادیار گروه پژوهشگری اجتماعی
دانشگاه علامه طباطبائی



مقدمه

تحولات سریع در حیات اجتماعی ممکن است به وضعیتی بینجامد که نوآوری‌های دیروز، امروز دیگر نوآوری محسوب نشوند. بنابراین، این فرض که علم به طور عام و علوم طبیعی به طور خاص تأثیر زیادی در تحولات اقتصادی - اجتماعی دارند، امروزه در برخی محافل علمی امری بدیهی و پیش‌پا افتاده تلقی می‌شود؛ هرچند این فرض عملاً بسیار مهم است. این فرض در مورد علوم انسانی و به طور دقیق‌تر علوم اجتماعی نیز صادق است.

با این حال، حتی هنگامی که نقش و تأثیر علوم اجتماعی در هدایت فرایندهای اجتماعی به معنای کلی آن پذیرفته شده است، بندرت این نقش و تأثیر بدرستی تبیین شده است، اما برای اجتناب از هرگونه نتیجه‌گیری غلط، ناگزیر باید آن را تبیین کرد. لازم است مشخص شود، چه عناصری از علوم اجتماعی را می‌توان در کدام وضعیت‌ها به طور مؤثری به کار بست. زیرا اگر رابطه بین امکانات نظری علوم اجتماعی و امکانات روش‌شناختی آن‌ها مبتنی بر تشخیص صحیح باشد، این رابطه

می‌تواند نقطه عزیمتی برای قرار دادن صحیح‌تر این علوم در واقعیت اجتماعی، و در نتیجه، فراهم آوردن پایه‌ای برای کاربرد آن‌ها در ایجاد رو‌بناهای اجتماعی عقلانی‌تر و عادلانه‌تر محسوب شود.

حال سؤال این است که مسائل اساسی در خصوص کارکردهای علوم اجتماعی در هدایت فرایندهای اجتماعی کدامند؟ برآورد کارکردهای احتمالی آن‌ها خود مسأله‌ای مهم است که برخی از آن‌ها عبارتند از:
الف) کاهش مشکلات مربوط به کاربرد یافته‌های علمی پژوهش در حیات اجتماعی.

ب) پاسخ به مسأله انواع کارکردهای اجتماعی و راهبرد (استراتژی) مورد نیاز در رابطه با ویژگی‌های گوناگون علوم اجتماعی، برای ایجاد تغییرات اجتماعی.

ج) پاسخ به این مسأله اساسی روش‌شناسانه که آیا کافی است، فقط واقعیت اجتماعی را توصیف و تبیین کرد، یا تحول عقلانی آن را نیز باید پیشنهاد نمود؟

د) پاسخ به مسأله رابطه علوم اجتماعی با نحوه کار و ارزش‌های دارندگان قدرت (مسأله‌ای که ظاهراً سازمانی است، ولی در واقعیت امر سرشار از پیامدهای مهم است).

قابلیت محدود کاربرد علوم اجتماعی

در پاسخ به این سؤال که چرا یافته‌های علوم اجتماعی کاربرد بسیار محدودی در زندگی واقعی ما دارند، سه دلیل عمده می‌توان تشخیص داد:

۱. فقدان دانش و مهارت لازم در مورد نحوه استفاده از نتایج تحقیقات نظری و عملی
۲. وجود مشکلات و موانعی بر سر راه تأثیرگذاری بر فرایندهای خودجوش و غیر قابل کنترل
۳. عدم امکان یا دشواری تأثیرگذاری بر حالات بی‌شکلی اجتماعی

نکات فوق را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. ناتوانی در کاربرد قابلیت‌های علوم اجتماعی مسأله پیچیده‌ای است. این امر می‌تواند ناشی از رشد نیافتگی این علوم و یا تأکید آن‌ها بر تحقیقات توصیفی و «هنجاری»^۱ و غفلت از جنبه‌های نظری و یا ناشی از عقب ماندگی روش شناختی در علوم اجتماعی کاربردی باشد؛ یعنی روش‌هایی که قرار بود، بین معرفت نظری و حیات عملی پلی بزنند.

۲. معمولاً بین فرایندهای برنامه‌ریزی شده و هدفمند از یک طرف، و فرایندهای خودجوش از سوی دیگر تمایز قائل می‌شوند. این تمایز معمولاً بر اساس اشراق صورت می‌گیرد. هنگامی که مسیر فرایندهای اجتماعی هدایت شده نباشد و اثرات نهایی آن‌ها را نتوان پیش‌بینی کرد، می‌توان این فرایندها را خودجوش تلقی کرد. اثرات فرایند اجتماعی برنامه‌ریزی شده را از

قبل می‌توان تعیین و مسیر آن را کم و بیش کنترل کرد. مسأله مهم در فرایندهای اجتماعی برنامه‌ریزی این است: که آیا نتایج این فرایندها به دیدگاهی که سازوکارهای تبدیل برنامه به واقعیت را امکان‌پذیر می‌سازد، نزدیک می‌شود؟

هر دو مقوله فرایندهای اجتماعی برنامه‌ریزی شده و فرایندهای اجتماعی خودجوش صرفاً توصیفی هستند، مگر آن‌که به طور دقیق تعریف شوند. تصور غالب این است که فرایندهای اجتماعی برنامه‌ریزی شده، آن دسته از فرایندهایی هستند که در چارچوب نهادها به وجود می‌آیند و از سوی نظام‌های حقوقی خاص اجرا می‌شوند و یا فرایندهایی هستند که مسیر آن‌ها مستقیماً تحت تأثیر این نهادهاست.

اما این تصور کاملاً غلط است. هرچند فرایندهای اجتماعی تنظیم شده از سوی نهادها ممکن است اثراتی مطابق با محتوای برنامه‌ریزی به دنبال داشته باشند، اما آن‌ها ممکن است طیفی از اثرات غیر قابل انتظار و غیر قابل شناسایی را نیز به وجود آورند؛ اثراتی که پس از تجزیه و تحلیل دقیق ممکن است نامطلوب شناخته شوند. در چنین موقعیت‌هایی ممکن است، نهادها به ظاهر به طور مؤثر عمل کنند (یعنی فرایندهای اجتماعی را در مسیر خاصی هدایت کنند)، ولی در واقع فاسد و یا تحت نفوذ محافل خاصی باشند و مورد سوءاستفاده واقع شوند و در فضای مسموم «پارتی بازی»^۲ عمل کنند. آیا در چنین مواقعی درست است که بگوییم، فرایندهای برنامه‌ریزی شده نتیجه عملکرد نهادهایی است که برای هدایت آن‌ها

به وجود آمده‌اند؟

می‌توانیم در تجزیه و تحلیل خود از این هم فراتر برویم. فرض کنید که مجموعه‌ای از نهادها، مختلف، حوزه خاصی از حیات اجتماعی را تنظیم و کنترل می‌کنند و این نهادها فرایندهای اجتماعی خاصی را برنامه‌ریزی، طراحی و اجرا می‌نمایند. همچنین فرض کنید که (هرچند ممکن است بسیار غیر محتمل به نظر آید)، این مجموعه نهادها فقط آن دسته از فرایندهای اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهند که برنامه‌ریزی شده‌اند. آیا می‌توان گفت که حوزه خاصی از حیات اجتماعی کاملاً تحت کنترل و از حرکت خودجوش و یا نابودی مصون است؟ با چنین اظهار نظری باید با احتیاط برخورد کرد. زیرا این مجموعه خود نهادهای دیگری را نیز به وجود می‌آورد که پیامدهای آن‌ها ممکن است برای خود مجموعه ناکارآمد باشند و یا نهادهای بعدی ممکن است، اثرات و یا عوارض منفی ایجاد کنند؛ عوارضی که به هیچ وجه مورد نظر نهادهای اولیه نبوده‌اند و از این طریق، بر کل نظام اجتماعی که نهادهای مورد بحث در درون آن عمل می‌کنند، اثر بگذارند.

فرایندهای اجتماعی برنامه‌ریزی شده فرایندهایی هستند که از طریق کنترل اجتماعی قابل تنظیم هستند. ولی همه می‌دانیم که این ابزارهای کنترل محدودند و نیز می‌دانیم که فرایندهای خاصی را نمی‌توان به طور کامل کنترل کرد. بنابراین، این فرض کاملاً خطاست که همه مسیرهای فرایندهای اجتماعی را می‌توان تنظیم و یا کنترل کرد. در واقع، فقط بخشی از این فرایندها قابل

کنترل است.

حال سؤال این است که کدام بخش‌ها قابل کنترل هستند؟ به این سؤال براحتمی نمی‌توان پاسخ داد. نهادها و هنجارهای کنترل اجتماعی را در صورتی می‌توان در نظام‌های اجتماعی به کار بست که عوارض جانبی آشکار یا پنهان نداشته باشند. اما اگر مکانیسم‌های کنترل در یک جامعه به کار گرفته نشوند و یا مورد تأیید افراد جامعه نباشند، رفتارهای خودجوش، انحراف و رفتار تحت شرایط اضطراب نیز در نظام‌های اجتماعی قابل انتظار خواهند بود. فرایندهای خودجوش تحت تأثیر پیدایش و اشاعه تلاش برای تأمین نیازهای واقعی احساس شده از سوی افراد جامعه، به وجود می‌آیند. این نیازها، هم از سوی ساختار درونی خودشان و ساختار اجتماعی جامعه خاص، و هم از سوی آرزوها و خواسته‌های رهبران و اعضای جامعه و نیز از سوی الگوهای جایگزین نشأت گرفته از خارج آن جامعه که برای آن جامعه شناخته شده هستند، تعیین می‌شوند. ضمناً باید به خاطر داشت که شناخت نسبت به انواع مختلف فرایندهای اجتماعی، فقط ارزش نظری ندارد. با استفاده از تجزیه و تحلیل فوق می‌توانیم بگوییم که در هدایت انواع مختلف فرایندهای اجتماعی، روی چه نکاتی باید تأکید کرد.

در عرصه علم، روش‌های هدایت و مدیریت غیر ماهرانه ممکن است، فرایندهای در حال تکوین یا نوآوری‌هایی را که هنوز به لحاظ حرفه‌ای شناسایی نشده‌اند، در نقطه خفه کنند. و این ممکن

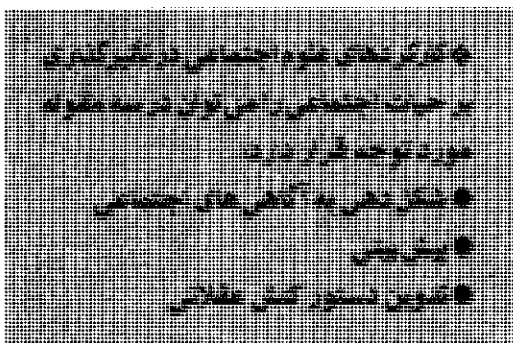
است باعث خساراتی شود که هرچند فقط عده معدودی متوجه آن شوند، اما اثرات آن غیر قابل اندازه‌گیری باشد. حد خاصی از تنظیم برنامه ریزی شده برای علم و هنر به منظور مدیریت سالم هدایت اجتماعی ضرورت دارد. ولی چنین دغدغه‌ای باید قبل از هر چیز متوجه چارچوب‌های سازمانی، فنی و تجاری مناسب برای رشد علم و هنر باشد.

۳. تلاش‌های طاقت فرسا برای مهار کامل فرایندهای خودجوش و جای دادن کل حیات اجتماعی در فرایندهای برنامه‌ریزی شده، نه تنها انرژی سازمانی را هدر می‌دهد، بلکه ممکن است به پیدایش یک جامعه مقاوم یا ناپذیرا منتهی شود. چنین وضعیتی که در آن اقدامات هدفمند و برنامه‌ریزی شده فقط دارای اثرات جزئی و ناچیز هستند، معمولاً هنگامی رخ می‌دهند که اهداف راهبردی اتخاذ شده، از قبل در کنش همزمان یا متوالی شان، در تضاد با یکدیگر قرار گیرند. این نوع راهبرد در میان کسانی درونی می‌شود که به سمت آن‌ها هدف‌گیری شده است. اما به محض تبدیل شدن به یک رسم یا عادت، آن‌ها را در برابر اقدامات بعدی مصون می‌سازد. تضادهای

متداول بین نسل‌ها، تضادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، اصول حقوقی پذیرفته نشده و وجود ناسازگاری در میان این عناصر یا اصول، همگی از جمله عوامل مهمی هستند که ممکن

است، جامعه را در یک نقطه زمان مشخص چنان از عناصر کاربردی مهندسی اجتماعی اشباع کنند که آن را به لحاظ اجتماعی دچار بی‌شکلی نمایند. در چنین حالتی، قوانینی که روابط بین وسایل و اهداف عموماً بر آن‌ها بنا شده‌اند، دیگر الزام‌آور نیستند. جامعه در حالت مقاومت، یعنی در وضعیتی که به اعمال نفوذهای سیستماتیک حساس است، از حالت آمادگی برای پذیرش اقدامات و تدابیر اتخاذ شده، به طرد کامل همه آن‌ها متحول می‌شود.

البته چنین وضعیت حادی بندرت پیش می‌آید. ولی بی‌شکلی اجتماعی جزئی، در برخی از حوزه‌های حیات اجتماعی یا در میان نسل‌ها، قطعاً فراگیرتر از آن حدی است که به نظر می‌رسد. این وضعیت زمینه مساعدی برای گسترش عدم عقلانیت فراهم می‌کند. و اگر منظور ما از عقلانیت، استفاده از روش‌های تعمیم یافته‌ای است که بیانگر تجربه کدگذاری شده خرد جمعی است (که برای نظام اجتماعی از اهمیت کارکردی خاصی برخوردار است)، پس عدم عقلانیت را باید به مثابه کاربرد روش‌هایی دانست که در اصل دارای «کژکارکرد»هایی برای کل نظام اجتماعی است؛ هرچند ممکن است فقط در



رابطه با برخی از مؤلفه‌های آن (مثلاً ایدئولوژی طبقاتی) کژکارکرد باشند. انباشت عدم عقلانیت، چه به صورت آفندی و چه به صورت پدافندی، به پراکندگی منافع، ایدئولوژی کاذب و «جناح‌گرایی»^۲ منجر می‌شود و این‌ها همه به حال نظام اجتماعی به عنوان یک کل مضر است.

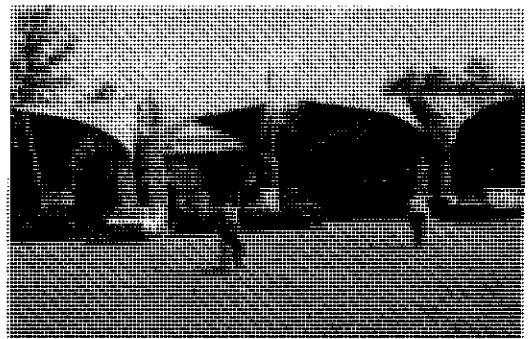
اینک پس از بررسی شرایط عمده‌ای که اثربخشی اقدامات معطوف به تحول آگاهانه واقعیت اجتماعی را محدود می‌کند، در ادامه لازم است، ارزش این اقدامات را برای حوزه‌های خاص، مشخص کنیم.

کارکردهای متعدد علوم اجتماعی

کارکردهای علوم اجتماعی در تأثیرگذاری بر حیات اجتماعی را می‌توان در سه مقوله مورد توجه قرار داد:

۱. شکل‌دهی به آگاهی‌های اجتماعی
 ۲. پیش‌بینی
 ۳. تدوین دستور کنش عقلانی.
- ما این سه مقوله را به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. نقش علوم اجتماعی در خصوص تحول آگاهی اجتماعی (در کنار کارکرد



اطلاعاتی و شناختی آن)، ظاهراً باید مورد تأیید همگان باشد. اما متأسفانه این‌طور نیست. تأثیر علوم اجتماعی بر شکل‌گیری مفاهیم آگاهی اجتماعی کم‌تر مورد تحقیق واقع شده است. همه می‌دانند که واژه‌های زبان محاوره، پس از پالایش لازم وارد زبان علمی می‌شوند. این امر معمولاً موقعی رخ می‌دهد که در تعریف واژه‌ها، معنای خاصی به آن‌ها داده می‌شود. بنابراین، این واژه‌ها اگرچه به معنای محاوره‌ای خود نزدیکند، اما دقیق‌تر از آن‌ها هستند. عکس این رابطه هم وجود دارد: واژه‌های علمی متعدد و مفاهیم آن‌ها وارد زبان محاوره می‌شوند، اما بر محتوای علمی خاصی دلالت می‌کنند که قبلاً به دست آمده‌اند. بنابراین، محتوای علمی از این طریق (به طور خودجوش) وارد زبان محاوره می‌شود که در غیر این صورت، چنین محتوایی در دسترس کاربران آن قرار نمی‌گرفت. نمونه‌ای از این واژه‌ها عبارتند از: سرخوردگی، حکومت قانون، سرمایه‌گذاری و همنوایی.

به لحاظ نظری، ما می‌دانیم که «سرخوردگی» به عنوان مثال، حداقل به سه عامل بستگی دارد: نیروی واکنش به شکست در نیل به اهداف خاص، درجه آشفته‌گی ذهنی ناشی از چنین شکستی و تعداد تلاش‌های نافرجام.

همچنین می‌دانیم که نیروی پرخاشگری و مسیریای جهت آن، به میزان سرخوردگی بستگی دارد. اما هنگام کاربرد محاوره‌ای

این واژه، چه کسی به این همبستگی‌ها یا همبستگی‌هایی نظیر این‌ها فکر می‌کند؟ آیا مردم به طور کلی هنگام مرتبط دانستن رفتار پرخاشگرانه با سرخوردگی و یا هنگام مشاهده رفتار پرخاشگرانه علیه سپر بلا و همبسته دانستن آن رفتار با احساس سرخوردگی فرد پرخاشگر اشتباه می‌کنند؟ پاسخ این است که در چنین مواردی، این ساخت گرامری جملات و نه شناخت یا دانش روان‌شناسی اجتماعی فراتر از معناشناسی آن است که به حدس و گمان‌های صحیح منتهی می‌شود.

واژه «سرمایه‌گذاری» جزو لغات تخصصی علم اقتصاد و مالیه است. اما چند نفر تعریف دقیق آن را می‌دانند؟ البته اگر بپذیریم که چنین تعریفی اصلاً در علم اقتصاد وجود دارد. با این همه، این واژه به طور صحیحی مورد استفاده واقع می‌شود. واژه سرمایه‌گذاری عمیقاً وارد حیات روزانه ما شده است، به طوری که مثلاً گاهی اوقات افراد از «سرمایه‌گذاری عاطفی» سخن می‌گویند. می‌توان پذیرفت که کاربرد عملی این واژه نسبتاً ثابت و پایدار است. این امر در مورد واژه «همنوایی» هم صادق است. آیا این نکته که انسان همنوا به طور مطلق وجود ندارد، بلکه وی با توجه به چارچوب مرجع مشخصی همنوا تلقی می‌شود، توجه و علاقه کاربران محاوره‌ای این واژه را به خود جلب می‌کند؟

با این همه، در پس کاربرد معناشناختی واژه‌ها، معرفت تجربی متراکمی وجود دارد که مستقل از بحث‌های نظری که عموماً در حوزه فرا‌زبانی در جریان است، این واژه را

به وجود آورده است. بنابراین اولین کارکرد علوم اجتماعی را باید تراوش خودجوش محتوای علمی در زبان محاوره بدانیم. ویژگی های چنین کارکردی عبارتند از: شکل دهی غیر مستقیم آگاهی اجتماعی

- بیان رابطه و پیوند بین «واقعیات»^۴ - به جریان انداختن ضمنی همبستگی های پنهان موجود در واژه های به کار رفته

- به کار انداختن ذخایر معناشناختی از طریق استفاده از حروف اختصاری (مخفف) شکل دهی آگاهی اجتماعی از طریق آمیختن آن با واژه ها و مفاهیم عقلانی، علوم اجتماعی را قادر می سازد تا بر فرایندهای اجتماعی به طور مستقیم تأثیر گذارد. هدف کلی این تأثیر گذاری، عقلانی تر و هدفمندتر کردن کنش فردی و جمعی است.

۲. دومین کارکرد علوم اجتماعی در تأثیر گذاری بر فرایندهای توده وار، «پیش بینی علمی»^۵ است. سؤ تفاهم و ابهامات زیادی در خصوص واژه «پیشگویی»^۶ وجود دارد. بنابراین لازم است بین «آینده شناسی»^۷ مورد نظر فلاسفه و مفهوم «پیشگویی» تفاوت قائل شد؛ چرا که پیشگویی را باید همان «تشخیص»^۸ دانست که به امور مشخصی در زمان معینی در آینده مربوط می شود. به این معنا، پیش بینی علمی مبتنی است بر تشخیص یک وضعیت با توجه به روندهای تکوین آن و نیز «برون یابی»^۹ تشخیص و روندهای تکوینی در زمان معینی در آینده. به طور خلاصه، پیشگویی آن بخش از تشخیص

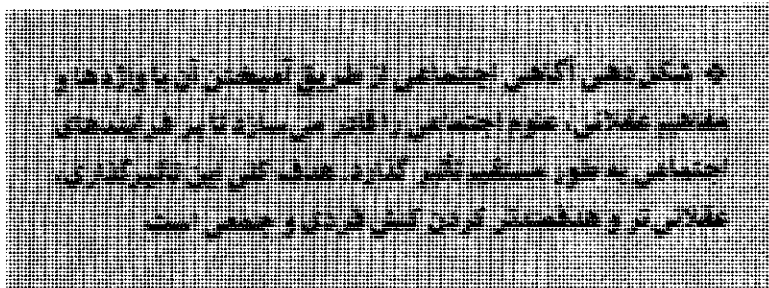
است که نه به گذشته و نه به حال، بلکه به زمان معینی در آینده مربوط می شود.

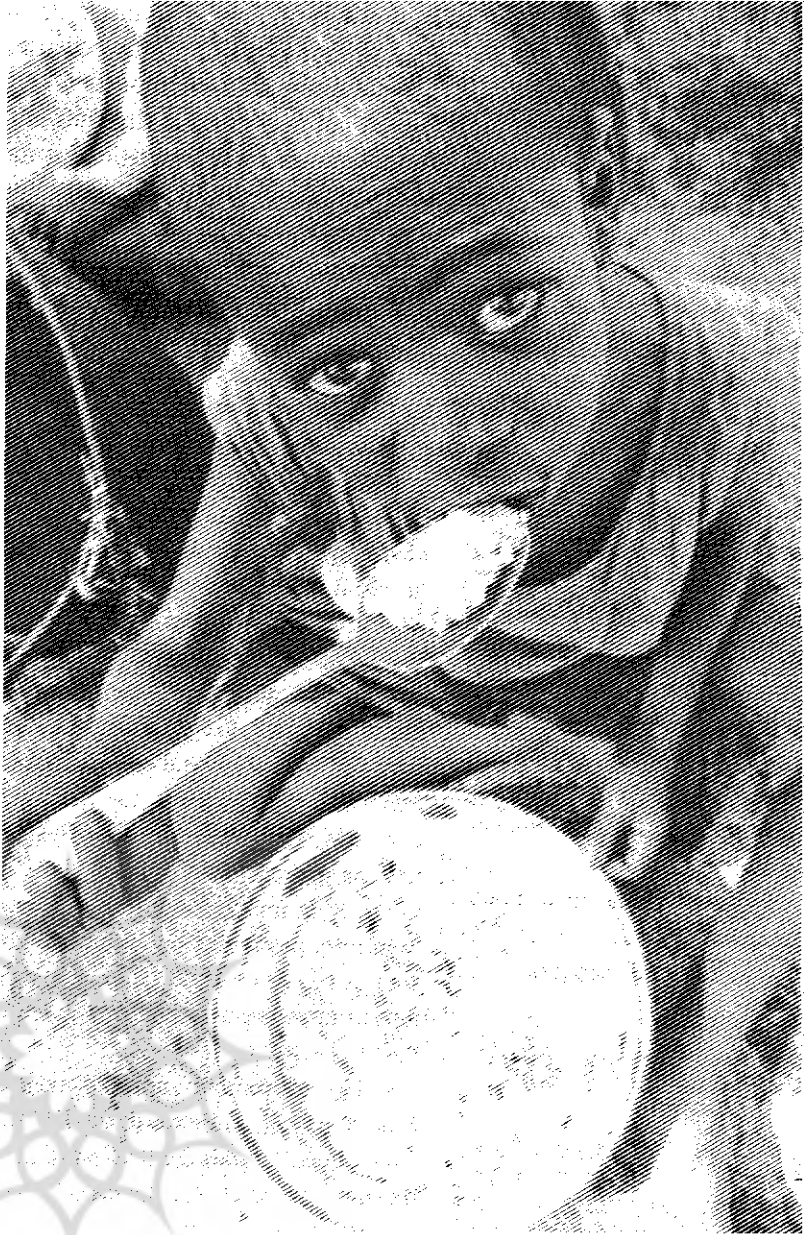
علاوه بر تأملاتی با ماهیت ایدئولوژیک، نسخه دیگری از پیشگویی را نیز باید رد کرد و آن پیشگویی راه های تحقق یک تصویر «هنجاری» یا «دستوری» در لحظه یا دوره معینی در آینده است. اگرچه به این نوع از پیش بینی واقعیت اجتماعی باید احترام گذاشت، اما ارزش علمی آن زیر سؤال است؛ چرا که نقطه عزیمت این نوع پیشگویی را عناصر هنجاری و دستوری تشکیل می دهند.

نظر به عدم بلوغ علوم اجتماعی در مقایسه با علوم طبیعی از یک طرف، و مشکلات متعدد در انجام پیشگویی از طرف دیگر، باید گفت که پیشگویی ناب در علوم اجتماعی تقریباً نادر است. رویه پیشگویی، از طریق رویدادهای «ضمنی»^{۱۰} باطل می شود. بروز واقعیاتی مثل جنگ، مرگ، عملکرد رهبران سیاسی و مانند آن می تواند، مسیر رویدادها را تغییر دهد و یا رابطه نیروها، پیوستگی ها، انتظارات متقابل و امثال آن را به شکل غیر قابل پیش بینی و غیر مترقبه ای تعدیل کند. به دلیل فقدان شناخت و تشخیص کافی نسبت به وضعیت متداول امور، انجام هرگونه پیش بینی با مشکل

مواجه می شود. چه طور ممکن است که وضعیت امور جاری در آینده را پیش بینی کرد، در حالی که هیچ اطلاعی در مورد مؤلفه های موجود که از آن ها وضعیت امور جاری ظهور می کند، وجود ندارد؟ بعلاوه، حتی اگر یک تشخیص جزئی در حوزه هایی از واقعیت اجتماعی معتبر باشد، چه طور ممکن است که مجموعه ای از رویدادهای آینده را بدون تشخیص های جزئی دیگر پیش بینی کرد؟ و اگر همه این ها کاملاً تحقق یابند (که بسیار نامحتمل است)، مشکلات دیگری نیز از ناحیه جهل نسبت به همبستگی تشخیص های جزئی در فرایند شکل دهی به وضعیت آینده امور، بروز خواهد کرد. در نهایت همان گونه که گفته شد، نسبت هریک از فرایندهای خودجوش و برنامه ریزی شده چندان روشن نیست. همه این دلایل باعث ایجاد شک و تردید نسبت به پایایی یک پیشگویی می شود؛ بویژه آن نوع از پیشگویی که قصد دارد، عناصر انتقالی و نامرتبط به همدیگر را، در یک کل منسجم قرار دهد.

تا این جا ما از پیشگویی های «منجز خویشتن»^{۱۱} و پیشگویی های «مخرب خویشتن»^{۱۲} سخن نگفتیم. در پیشگویی منجز خویشتن، تصویر هنجاری پیشگویی، انگیزش های فردی، توده ای یا نهادی را





همچون پیش‌بینی جمعیت ممکن است، مفروضات خاصی در خصوص امور قابل انتظار عرضه کنند، اما نمی‌توان خصلتی علمی برای آن‌ها قائل شد. بنابراین، کارکرد پیشگویی‌کننده علوم اجتماعی به پیش‌بینی‌های ناب یا جزئی محدود است و علوم اجتماعی، هم به طور آگاهانه و هم به طور غیر مستقیم، بر مسیر یا جهت فرایندهای اجتماعی اثر می‌گذارد.

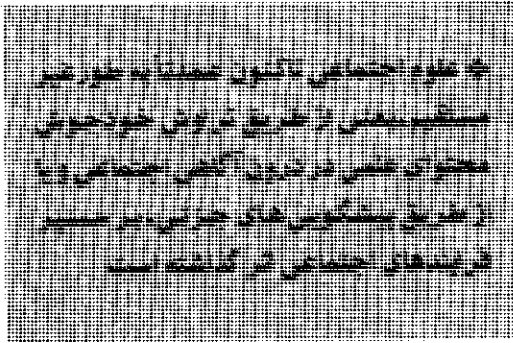
۳. مهندسی اجتماعی یا «قواعد فنی اجتماعی»^{۱۲}، در ملاحظات مربوط به امکان استفاده از یافته‌های تحقیقات اجتماعی در هدایت فرایندهای اجتماعی، عنصری اساسی محسوب می‌شود. مهندسی اجتماعی را باید یک رشته علمی پایه‌ای دانست، چرا که وظیفه آن دقیقاً پیشنهاد توصیه‌هایی برای اعمال نفوذ آگاهانه و هدفمند روی پدیده‌ای اجتماعی است.

تغییر پدیده‌های اجتماعی به معنی حل مشکلات وضعیتی مشخص و تأثیرگذاری بر فرایندهای اجتماعی کم و بیش بلندمدت است. زیرا فناوری اجتماعی را باید مجموعه‌ای از دستورات در مورد ابزارهای مناسب برای ایجاد تحول اجتماعی هدفمند و از پیش اندیشیده دانست. فناوری اجتماعی برای تحقق این وظیفه، به ارزیابی‌های به رسمیت شناخته شده، ارزش‌های اجتماعی مورد قبول و شناخت آنباشته در مورد قوانین رفتار اجتماعی متکی است. بدین ترتیب، فن‌شناسی اجتماعی می‌تواند نظر کارشناسی یا تخصصی بین رشته‌ای فراهم کند. این نوع تخصص مبتنی بر تشخیصی است که دانش خود را از

پیش‌بینی علمی در مورد بخش‌های کوچکی از حیات اجتماعی صادق است؛ یعنی جایی که پیشگویی بر تشخیص کافی وضعیت جاری و نیز بر شناخت تمایلات در حال تکوین مبتنی است. این نوع پیش‌بینی ممکن است، در رشته «جمعیت‌شناسی» از ارزش خاصی برخوردار باشد (اما لازم است، جای خاصی هم برای واقعیات احتمالی همچون جنگ یا اشاعه وسایل کنترل مولید در نظر گرفته شود). به عنوان مثال، می‌توان سال‌خوردگی جمعیت، افزایش تعداد طلاق یا کاهش نرخ مولید در زمان‌های مشخصی در کشورهای اروپایی یا آمریکا را پیش‌بینی کرد.

پیشگویی‌های ناب و بی‌کم و کاستی

برمی‌انگیزد که این خود تحقق مؤثر آن را باعث می‌شود. پر واضح است که بدون تصویر هنجاری و انگیزشی که این تصویر تحریک می‌کند، این‌گونه پیش‌بینی‌ها تحقق نمی‌یابند. عکس این قضیه در مورد پیشگویی‌های مخرب خویشتن صادق است. در این پیشگویی تصویر پیش‌بینی هنجاری، انگیزشی ایجاد می‌کند که وسایل مناسب برای جلوگیری از تحقق آن پیش‌بینی را به جریان می‌اندازد. انگیزش ایجاد شده، نیروهای تشکیل‌دهنده تحقق وضعیت پیش‌بینی شده را حذف و یا کنترل می‌کند. بنابراین واضح است که فقط پیش‌بینی علمی را می‌توان پیش‌بینی ناب تعریف کرد.



طریق ایجاد شرایط یا وضعیت‌های سازمانی مساعد، عمل می‌کنند. تکنیک‌های گوناگون نفوذ که از سوی نهادهای مختلف (همچون مدرسه، خانواده، قانون، حکومت، وسایل ارتباط

جمعی و مانند آن‌ها) مورد استفاده واقع می‌شوند، همگی درون یکی از سه مقوله فوق‌گای می‌گیرند.

رویه‌های حقوقی یا آموزشی گاهی اوقات بیانگر ترکیب التقاطی تکنیک‌های مختلف هستند. تکنیک‌ها و شیوه‌های نفوذ ممکن است از ایدئولوژی اصلاح‌طلبان، تجربه کارکردی نهادها و سازمان‌های مختلف و یا از تحقیقات منظم علمی سرچشمه بگیرند.

نظریه «کنش عملی» مستتر در این روش‌ها و تکنیک‌ها، زمینه‌باز و جدیدی برای تحقیقات نظری و کاربردی است. اختلال‌شناسی رفتاری، به عنوان نظریه عمومی همه فعالیت‌های عملی مؤثر، خدمات مهمی از این لحاظ ارائه کرده است.

یکی از اشکالات مطرح شده در خصوص مسأله «فن‌شناسی اجتماعی» این است که امکان دارد از آن در جهت ترویج ارزش‌های اجتماعی منفی استفاده شود. این اشکال را می‌توان چنین رد کرد: درست همان‌گونه که یک دندانپزشک فقط یک دندانپزشک نیست، بلکه یک انسان، یک شهروند و فردی آگاه نسبت به حقوق دیگران و تعهدات خویش است،

حوزه‌های علمی برای توصیف و تبیین منظم (قاعده‌مند) وضعیت مورد بررسی کسب می‌کند. تشخیص‌ها و پیشنهادهای ارائه شده از سوی علوم اجتماعی که از بانک قوانین و نظم‌های اجتماعی و یا از پژوهش‌های به عمل آمده برای پاسخگویی به مسائل ویژه استخراج شده‌اند، پایه و اساس فراهم آوردن مجموعه کاملی از ابزارها را (در قالب پروژه‌ها یا برداشت‌های اصلاحی) تشکیل می‌دهند که باعث تحقق اهداف مورد نظر می‌گردند.

فن‌شناسی اجتماعی همچنین می‌تواند، قوانین موجود رفتار اجتماعی را حمایت یا آن‌ها را در مسیرهای عملی هدایت کند. دستورالعمل‌های فن‌شناسانه اجتماعی در شکل طبقه‌بندی شده آن، پس از تعیین دامنه کاربردپذیری آن‌ها، گنجینه‌ای از دانش را در خصوص نحوه تأثیرگذاری بر رفتارها، طرز تلقی‌ها و نظرهای گوناگون گروه‌های اجتماعی مختلف تشکیل می‌دهد. این دستورالعمل‌ها به سه مقوله اساسی مربوط می‌شوند: «اقناع»^{۱۴}، «دستکاری ذهنی»^{۱۵} و «تسهیل»^{۱۶}.

منظور از «اقناع»، تکنیک ایجاد تغییر در باورها، نظرها یا طرز تلقی‌های دیگران از طریق مباحثه عاطفی یا عقلانی است. «دستکاری ذهنی» نیز عبارت است از تکنیک اعمال نفوذ با هدف تغییر باورها، نظرها یا طرز تلقی‌های دیگران، بدون آگاهی و برخلاف خواست آن‌ها. «تأثیرات تسهیل‌کننده»، تأثیراتی هستند که به طور غیر مستقیم روی طرز تلقی‌ها یا نظرها، از

همان‌طور هم یک فن‌شناس اجتماعی، فقط یک فن‌شناس اجتماعی نیست. علاوه بر این، ممکن است گفته شود که فن‌شناس اجتماعی قادر به دستکاری ذهنی انسان‌هاست و این چیز بدی است!

چنین انتقاداتی معمولاً از سوی خود متخصصان دستکاری ذهنی مطرح می‌شود. آیا پشت سپر خشم مقدس، ترس از برملا شدن اسرار حرقه‌ای پنهان نشده است؟ و نیز آیا گاهی اوقات شرایط اضطراری نیاز به دستکاری ذهنی جنایتکاران یا منحرفان را بر ما تحمیل نمی‌کند؟ آیا لازم نیست، تکنیک‌ها و تدابیر دستکاری ذهنی مورد استفاده دشمن را مورد بررسی قرار داد؟

نتیجه‌گیری: علوم اجتماعی و حکومت

مسأله تأثیرگذاری علوم اجتماعی بر مسیر فرایندهای علوم اجتماعی، اگر هیچ بحثی از حکومت که پیوند دهنده همه این فرایندهاست به میان نیاید، در حوزه تأملات دانشگاهی صرف باقی خواهد ماند. میان علوم اجتماعی، فرایندهای علوم اجتماعی و اقتدار حکومت، سه نوع رابطه اساسی وجود دارد: ۱. مکانیکی ۲. بالینی ۳. مداخله‌جویانه



(که تاکنون بسیار کم مورد استفاده واقع شده‌اند) به منظور هدایت فرایندهای اجتماعی برخی از قلمروهاست.

● دستگاه‌ها، کارگزاران و مقامات حکومتی، هم به صورت مثبت و مستقیم و هم به صورت منفی، روی فرایندهای اجتماعی اثر می‌گذارند؛ یعنی آن‌ها می‌توانند، هم این فرایندها را تسریع کنند، هم مانع آن‌ها شوند.

چنین محدودیت‌هایی شامل کنش مستقیم علیه علم و یا بی‌اعتنایی به آن است.

۳. رابطه مداخله جویانه:

این رابطه هنگامی به

وجود می‌آید که علوم

اجتماعی، در راستای تشخیص مسائل و مشکلات اجتماعی، توصیه‌هایی را به مقامات یک حرکت اصلاحی و یا توصیه‌هایی با خصلت پیشگیری کننده ارائه دهد و به مزایای پذیرش این توصیه‌ها و مضرات بی‌اعتنایی به آن‌ها اشاره کند. در واقع، این رابطه هنگامی بروز می‌کند که علمای اجتماعی خواهان آن می‌شوند که تحولات اجتماعی بر اصول عقلانی و عادلانه استوار شوند.

تجزیه و تحلیل بیش‌تر این مدل‌ها و خصوصاً پیامدهای احتمالی آن‌ها برای کاربرد مؤثر امکانات بالقوه علوم اجتماعی جهت تأثیرگذاری بر مسیر حیات اجتماعی بسیار ضروری است.

مهم‌ترین نتایج این مقاله عبارتند از:

● علوم اجتماعی تاکنون عمدتاً به طور غیر مستقیم - یعنی از طریق تراوش خودجوش محتوای علمی در درون آگاهی اجتماعی و یا از طریق پیشگویی‌های جزئی - بر مسیر فرایندهای اجتماعی اثر گذاشته است.

● علوم اجتماعی، از طریق ارائه توصیه‌های فن‌شناسانه اجتماعی برای کاربرد عملی آن‌ها، واجد امکانات مستقیم

۱. رابطه مکانیکی

این رابطه در برگیرنده دستورالعمل‌های کارشناسی شده در خصوص تحول اجتماعی هدفمند است که از سوی علوم اجتماعی در پاسخ به یک خلأ اجتماعی مطرح می‌شود. اگر همه چنین دستورالعمل‌هایی را بپذیرند و برای به کار بستن آن‌ها بکوشند، مثل آن است که بذری، تحت تأثیر نیروی باد، در زمین حاصلخیز پراکنده شود. در این جا خبری از مجموعه مدون و منظمی از دستورالعمل‌ها (همان بذرها) نیست. این رابطه در آن مدلی از علوم انسانی حاکم است که مبتنی بر جدایی علم از مشکلات حیاتی زندگی روزمره است.

۲. رابطه بالینی

این رابطه هنگامی برقرار می‌شود که علوم اجتماعی در خصوص نحوه حذف، خنثی سازی و یا کاهش حالات مزاجی مقامات حکومتی که ممکن است در مقابل کار بست دستورالعمل‌های اثرگذاری بر فرایندهای اجتماعی مقاومت کنند، توصیه‌هایی ارائه دهد. این رابطه در آن مدلی از علم حکمفرماست که به دلیل تجربه منفی اعمال محدودیت‌های حکومتی علیه علم، شکل گرفته است.

1. Normative
2. Favouritism
3. Factionalism
4. Facts
5. forecasting
6. prognosis
7. Futurology
8. diagnosis
9. extrapolation
10. stochastic
11. self-fulfilling
12. self-liquidating
13. socio technics
14. persuasion
15. manipulation
16. facilitation

مرجع:

Podgorecki, Adam (1976), Role of the social sciences in Guiding social processes, In Albert Cherns and Ruth sinclair (eds) sociotechnics, London: Malaby press limited